



اصل دلیل کافی و ضرورت انگاری؛ گزارش و بررسی دو رویکرد معاصر

روزبه زارع* | سید حسن حسینی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۰۱ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۰۵

چکیده

در ادبیات معاصر فلسفه تحلیلی، اصل دلیل کافی به واسطه نتایج مناقشه برانگیز آن، مورد حمله قرار می‌گیرد. از میان این نتایج، آن چه بیش از همه اساسی تلقی می‌شود، ضرورت انگاری (شکست موجهات) است. همه ما بر این باوریم که امور ممکن پیرامون ما وجود دارند که می‌توانستند به گونه‌ای دیگر باشند؛ حال پرسش این است که اگر هر چیز، علتی کافی داشته باشد، آیا جایی برای وجود اشیا امکانی باقی خواهد ماند یا همه چیز ضروری خواهد شد؟ در مواجهه با این مسئله، پاسخ‌های متنوعی شکل گرفته که در متن مقاله به آنها اشاره شده، اما آن چه در این مقاله بر آن تأکید کرده‌ایم، اولاً، تبیین دقیق ایراد ضرورت انگاری با بیان یکی از قائلین اصلی آن (پیتر ون اینوگن) و ثانیاً، پاسخی مبتنی بر انکار ضرورت علی از جانب یکی از مهم‌ترین پژوهشگران این عرصه (الکساندر پراس) به عنوان راه حل این مسئله است. در نهایت، راه حل فیلسوفان مسلمان را با محور قرار دادن ابن سینا طرح کرده‌ایم که بدون انکار ضرورت علی، ایراد ضرورت انگاری را پاسخ می‌دهند.^۱

کلیدواژه‌ها

اصل دلیل کافی، ضرورت انگاری، شکست موجهات، پیتر ون اینوگن، الکساندر پراس.

* پژوهشگر پسادکتری، گروه فلسفه علم، دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران (نویسنده مسئول) | r.zare@sharif.edu

** استاد گروه فلسفه علم، دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران | hoseinih@sharif.edu

زارع، روزبه؛ حسینی، سید حسن. (۱۳۹۸). اصل دلیل کافی و ضرورت انگاری؛ گزارش و بررسی دو رویکرد معاصر. فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی. ۲۱(۸۰)، ۲۸۵. 10.22091/jptr.2019.1370

۱. تحقیق منتج به این مقاله در قالب طرح پسادکتری کرسی پژوهشی و با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوریان کشور (INSF) در چارچوب تفاهم‌نامه شماره «۴۴۴/ص/۹۷» انجام شده است.



۱. مقدمه^۱

اصل دلیل کافی^۲ یکی از اصول قدرتمند و بحث‌برانگیز فلسفی است و مفاد آن اجمالاً این است که «هر چیزی باید دلیل، علت یا مبنایی داشته باشد». این تقاضای ساده برای خردپذیری فزاینده، برخی از برجسته‌ترین و مناقشه‌آمیزترین آموزه‌ها را در تاریخ فلسفه به بار آورده است. همه ما در زندگی روزمره و همچنین در فعالیت‌های علمی به دنبال تبیین^۳ یا دلیلی^۴ برای وقایع می‌گردیم، اما سؤال اینجاست که چه وقایعی نیازمند تبیین هستند؟ آیا همه آنها تبیین می‌خواهند؟ اگر نسخه‌های تعدیل نشده اصل دلیل کافی را پذیرفته باشید، برای هر واقعیتهایی به دنبال تبیین می‌گردید و یا به عبارتی دیگر، امکان تحقق هر واقعیتی لجام‌گسیخته^۵ و تبیین‌گریزی را انکار می‌کنید.

صورت‌بندی ساده «اصل دلیل کافی» به این صورت است:

(۱) برای هر x ، یک y وجود دارد به گونه‌ای که y دلیل کافی x است.

در واقع، اصل دلیل کافی، خانواده‌ای از اصول است که با اعمال محدودیت‌های مختلف و همچنین نسبت دادن درجات گوناگونی از قوت و جهی^۶ از (۱) ساخته می‌شوند.

نسخه‌های متنوعی از این اصل، با اعمال محدودیت بر طرفین تبیین^۷ (تبیین‌خواه^۸ و تبیین‌گر^۹)، ساخته می‌شود. برای مثال، ممکن است تنها به هویت بالفعل^{۱۰} بسنده شود یا ممکنات را نیز دربر گیرد. از سوی دیگر، می‌توان اصل را به گونه‌ای صورت‌بندی کرد که در جست‌وجوی دلیلی کافی برای هر گزاره (صادق) باشد یا اشیاء و صفات آنها را تبیین کند. آنها که به دنبال تبیین اشیاء هستند، ممکن است برای وجود و عدم اشیاء تبیین بخواهند یا تنها برای وجود (یا عدم) اشیاء تبیین طلب کنند و آنها که به گزاره‌ها اختصاص دارند یا شامل همه گزاره‌های امکانی و ضروری می‌شوند و یا تنها یکی از آن شاخه‌ها را در بر می‌گیرند. محتمل است (هرچند ضرورتی ندارد) که تصمیم فرد درباره این‌که تبیین‌خواه چه

۱. در نگارش این بخش، از مدخل «اصل دلیل کافی» در دایرةالمعارف فلسفی استفورد (Melamed & Lin, 2016)، بسیار استفاده شده است؛ به دیگر منابع، در خلال متن ارجاع داده‌ایم.

2. principle of sufficient reason (psr)
3. explanation
4. reason
5. brute fact

منظور، اموری هستند که نیازمند تبیین هستند، اما تبیینی ندارند.

6. modal strength
7. relata
8. explananda
9. explanantia
10. actual entity

باشد، این که تبیین‌گر چه چیزی باشد را معین یا محدود کند.

همچنین، نسخه به لحاظ وجهی قوی از اصل دلیل کافی، این اصل را در تمامی جهان‌های ممکن ضروری و برقرار لحاظ می‌کند؛ در حالی که نسخه به لحاظ وجهی ضعیف آن، اصل را تنها به عنوان صدقی ممکن ارائه می‌کند. تفکیک دیگری را می‌توان میان روایت واقعی^۱ هنگامی که در مقابل خوانشی از اصل قرار می‌گیرد که تنها جنبه تنظیم‌گری^۲ به آن می‌دهد در نظر گرفت. نسخه تنظیم‌گرایانه اصل دلیل کافی، آن را به عنوان شرطی برای خریدپذیری^۳ (در کنار قانون تناقض^۴) و در نتیجه، راهنمایی برای مطالعه طبیعت در نظر می‌گیرد. نسخه واقعی، به سادگی ادعا می‌کند که این اصل، در واقعیت صادق است. این دو نسخه اخیر، در مواجهه با نحوه ابطال اصل از هم متمایز می‌شوند. نسخه واقعی می‌تواند به سادگی با نشان دادن یک مثال نقض کنار گذاشته شود. حامیان روایت تنظیم‌گرانه از اصل دلیل کافی، استدلال می‌کنند که ابطال تجربی اصل دلیل کافی به همان بی‌معنایی ابطال تجربی قانون تناقض است. در هنگام مواجهه با واقعیتی که به نظر بدون تبیین می‌رسد، حامیان روایت تنظیم‌گرانه، بر این پای می‌فشارند که باید به جست‌وجو برای یافتن تبیین، ادامه داد.

با در نظر داشتن این ملاحظات کلی، اجازه دهید قدری به نقش و جایگاه تاریخی این اصل اشاره کنیم.

۱.۱. جایگاه تاریخی اصل دلیل کافی

سکه اصطلاح اصل دلیل کافی، به نام لایب‌نیتز^۵ ضرب شده؛ لایب‌نیتز نخستین کسی است که اصل را با این نام خوانده و البته، قدری مناقشه‌آمیز - نخستین کسی است که آن را در کلی‌ترین وجهی صورت‌بندی کرده؛ زیرا به زعم بسیاری از متخصصین، حتی در میان معاصرین او، اسپینوزا^۶ بر لایب‌نیتز در ارج نهادن به اهمیت این اصل و جا دادن آن در مرکز نظام فلسفی اش، پیشی گرفته (Della Rocca, 2015).

لایب‌نیتز معمولاً این اصل را در کنار «اصل تناقض»، به عنوان اصلی برای استدلال و تعقل ارائه می‌کند. این اصول، در اندیشه لایب‌نیتز، در فضای معرفتی ظاهر می‌شوند. آنها اصول «اندیشه ما» هستند و به آن چه می‌فهمیم و درباره آن قضاوت می‌کنیم، مربوط‌اند. همچنین روشن است که لایب‌نیتز

1. factive
2. regulative
3. condition for intelligibility
4. law of non-contradiction

منظور، امتناع اجتماع و ارتقاع دو نقیض است.

5. Gottfried Wilhelm Leibniz (1646-1716)
6. Baruch Spinoza (1632-1677)

به اهمیت متفاوت یکی آنها نیز قائل است. او تصریح می‌کند که دلیلی کافی برای هر واقعیت وجود دارد حتی اگر آن دلیل برای ما مجهول باشد^۱ (Leibniz, 1989, p. 32).
 به هر حال، باید توجه داشت که مفاد اصل دلیل کافی، تقریباً قدمتی به اندازه خود فلسفه دارد. جنبه‌هایی از قائل بودن فیلسوفان به این اصل را تا فیلسوفان پیشاسقراطی دنبال کرده‌اند (Pruss, 2006, pp. 20-26). نکته قابل توجه در این رابطه این است که با وارد شدن یک استثنا در شمول این اصل (پذیرش یک واقعیت تبیین‌گریز)، عمومیت آن خدشه برمی‌دارد و متفکر مورد نظر، از شمار قائلین به آن خارج می‌شود. برای نمونه، افلاطون را از آن جا که قائل به قدیم و غیرمخلوق بودن ماده عالم بود، در شمار فیلسوفانی قرار داده می‌شود که به اصل دلیل کافی قائل نیستند؛ هرچند در بسیاری از موارد به مفاد این اصل پایبند است.

در فلسفه معاصر، این اصل با چالش‌ها و به تبع آنها، مواجهه‌های متنوعی روبه‌رو است؛ تفصیل این بحث را در ادامه مقاله پی خواهیم گرفت. همان‌طور که در ادامه می‌آید، مهم‌ترین ایراد معاصر اصل دلیل کافی، ضرورت‌انگاری است که محور و موضوع اصلی این مقاله است. این ایراد، به‌رغم سابقه‌ای که دارد، در ادبیات معاصر با آرای اینوگن گره خورده تا حدی که شاید هیچ اثر معاصر در این رابطه را نتوان پیدا کرد که در طرح این ایراد به او ارجاعی نداده باشد. بنا بر این، در این مقاله، مشکل ضرورت‌انگاری را با مراجعه به آثار اینوگن طرح کرده‌ایم. طبیعی است که در مواجهه با این ایراد، راه حل‌های متنوعی ارائه شده است؛ از انکار اصل دلیل کافی گرفته تا پذیرش این اصل به صورت اولیه و تن دادن به ضرورت‌انگاری. از میان این مواجهه‌های متنوع، در این مقاله بر راه حل پراس تمرکز کرده‌ایم؛ زیرا اولاً، افزون بر مقالات پژوهشی متعدد، او صاحب تنها کتاب مستقل به زبان انگلیسی در ارزیابی اصل دلیل کافی است و در کتابش پس از طرح و بررسی اهم رویکردهای سنتی و معاصر، راه حل خود را پیش می‌نهد؛ ثانیاً، راه حل او را معمولاً به عنوان بهترین نسخه تعدیل شده از اصل در نظر گرفته شده است (McAllister, 2010) و ثالثاً، نسخه تعدیل شده او از مزایای معرفتی برخوردار است که در طرح آرای او به آنها می‌پردازیم و در جمع‌بندی مقاله هم به آن اشاره خواهد شد. از آنجا که نسخه تعدیل شده پراس، با انکار ضرورت علی پیش نهاده می‌شود و انکار ضرورت علی فاصله چندانی با انکار اصل علیت در حکمت اسلامی ندارد، در بخش بحث و بررسی، راه حل فیلسوفان مسلمان به ایراد ضرورت‌انگاری را نیز با محوریت آثار ابن سینا بازسازی و تقریر کرده‌ایم؛ به این دلیل که موضع فیلسوفان مسلمان در این رابطه تفاوتی ندارد، تمرکز بر ابن سینا برای این مقاله کافی به نظر می‌رسد.

۱. در ادامه و به هنگام بحث از رابطه دلیل و علت، دوباره به این نکته اشاره و توجه خواهیم کرد.

۲. مواجهه‌های معاصر

چالش‌های معرفتی معاصر ناظر به اصل دلیل کافی، عمومیت و اطلاق این اصل را - به‌رغم اعتبار شهودی آن - به مخاطره انداخته است. اهم نتایج مناقشه‌برانگیز این اصل را این‌طور برشمرده‌اند: (۱) عدم تطبیق با یافته‌های فیزیکی معاصر (عدم تعیین‌های کوانتومی)؛ (۲) ضرورت‌انگاری؛ (۳) اثبات وجود خدا (Melamed & Lin, 2016).

در این مقاله تنها به مورد نخست نخواهیم پرداخت و در این رابطه تنها به همین دو نکته اشاره می‌کنیم که اولاً، طبق مبنای معرفتی پذیرفته شده در حکمت اسلامی، یافته‌های علوم تجربی بایستی مطابق با چارچوب‌های فلسفی و متافیزیکی تنظیم و تفسیر شوند نه این‌که یک اصل متافیزیکی (مانند اصل دلیل کافی)، اعتبار خود را از تطبیق یا عدم تطبیق با یافته‌های تجربی کسب کند^۱، و ثانیاً، وجود داشتن عدم تعیین‌های واقعی در مکانیک کوانتومی و به‌تبع آنها روی دادن وقایع بدون علت و قابلیت تبیین شدن، مبتنی بر یکی از تفسیرهای یافته‌های تجربی (تعبیر کپنهاگی) است و تفسیرهای موجبتی نیز برای همین یافته‌های تجربی وجود دارد که در عین کفایت تجربی یکسان با تعبیر کپنهاگی، پدیده‌های کوانتومی را کاملاً موجبتی تفسیر می‌کنند.^۲

نتیجه سوم هم به گمان ما نکته مثبتی درباره اصل دلیل کافی به حساب می‌آید. بنا بر این، چالش اصلی پیش روی اصل، مورد دوم است. این چالش را جدی‌ترین ایراد اصل نیز به حساب آورده‌اند (Lin, 2012) و متفکرینی هم که به شرح دیدگاه آنها خواهیم پرداخت، بر روی همین وجه تمرکز کرده‌اند.

ضرورت‌انگاری، اجمالاً به این معناست که ممکنات وجود ندارند و همه موجودات، ضروری هستند؛ گاهی هم آن را این‌طور بیان می‌کنند که هیچ گزاره امکانی صادقی وجود ندارد و همه صدق‌ها، ضروری هستند. در گزارش آرای این‌گونه به تفصیل به نحوه منجر شدن اصل دلیل کافی به ضرورت‌انگاری خواهیم پرداخت، اما تذکر این نکته لازم است که ضرورت‌انگاری از دو جهت مردود شناخته می‌شود: (۱) در مقابل این شهود قرار می‌گیرد که اشیای ممکن یا صدق‌های امکانی، وجود دارند و (۲) با ضمیمه شدن برخی مقدمات دیگر،^۳ در مقابل این شهود قرار می‌گیرد که دارای اراده آزاد

۱. این بحث در ادبیات معاصر، با عناوینی مانند «نسبت معرفت پیشینی و پسینی» یا «فلسفه طبیعت‌گرایانه» و ذیل «متافلسفه» و «متامتافیزیک» دنبال می‌شود؛ مبنای پذیرفته شده در فلسفه اسلامی یا دست‌کم چیزی نزدیک به آن، در فضای معاصر هم قائلان برجسته‌ای دارد؛ به عنوان نمونه، نک: Lowe, 1998; Morganti & Tahko, 2017.

۲. به عنوان یک نمونه، از تشریح تعبیرهای مختلف مکانیک کوانتومی، نک: Putnam, 2005.

۳. این استدلال به برهان پیامد (consequence argument) مشهور است و هرچند پیش از این نیز در نزاع‌های فلسفی و الهیاتی مطرح بوده است، بیان جدید آن و شهرت آن با این نام در ادبیات فلسفی معاصر، مروهون صورت‌بندی ون اینوگن

هستیم. ما در این مقاله به مورد دوم که به نوبه خود مستلزم طرح و بررسی «برهان پیامد» است، نخواهیم پرداخت و ضرورت‌انگاری را تنها ناظر به اشکال اول بررسی می‌کنیم. از آن جا که طرح این بحث در بستر برهان کیهان‌شناختی^۱ (امکان و وجوب) در اثبات وجود خدا (موجود ضروری) شکل گرفته، ما نیز بحثمان را در همین زمینه طرح خواهیم کرد.

۱.۲. اینوگن

اینوگن^۲ از اصلی‌ترین منتقدین معاصر «اصل دلیل کافی» است. او این اصل را، به طور عمد، به واسطه نتیجه غیرقابل پذیرشی که برای آن نمایان می‌کند، کنار می‌گذارد. این نتیجه، ضرورت‌انگاری است.^۳ در این بخش از مقاله، ابتدا بحث از اصل دلیل کافی را در زمینه برهان کیهان‌شناختی به بیان اینوگن طرح می‌کنیم و پس از آن، ایراد او را گزارش خواهیم کرد.

۱.۱.۲. طرح بحث^۴

به طور کلی، برای هر چیزی پرسش از این که چرا این چیز این گونه است، دارای پاسخ است؛ پاسخی درست^۵، اطلاع‌بخش^۶ و کاملاً قانع‌کننده^۷؛ این مفاد اصل دلیل کافی است. جا دارد درباره اشتباهی که ممکن است پیش آید، تذکر دهیم؛ اشتباهی که از ناحیه معانی مختلف واژه‌های «چرا» و «دلیل» اتفاق

→ (Van Inwagen, 1983) است؛ بنابر ادعای اینوگن، موجبیت (determinism) با اراده آزاد انسانی قابل جمع نیست. مفاد این برهان، مورد پذیرش پراس نیز بوده است.

1. cosmological argument

2. Peter Van Inwagen (1942 - ...)

فیلسوف تحلیلی آمریکایی و استاد دانشگاه نوتردام (University of Notre Dame) در ایالت ایندیانا. او دکتری فلسفه خود را از دانشگاه روچستر (University of Rochester) و تحت نظارت ریچارد تیلور (Richard Taylor) گرفت و یکی از چهره‌های شناخته شده و در واقع، یکی از مهم‌ترین فیلسوفان تحلیلی در متافیزیک، فلسفه دین و فلسفه عمل است. او رئیس انجمن فیلسوفان مسیحی از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ م بوده است.

۳. این انتقاد به اینوگن اختصاص ندارد و پیش از او نیز طرح شده است (Rowe, 1975; see Ross, 1969, pp. 295-304)، اما در ادبیات فلسفی معاصر، برای طرح این ایراد، معمولاً، به اینوگن ارجاع داده می‌شود.

۴. اینوگن در کتاب متافیزیک و در پی بحث از برهان کیهان‌شناختی، به بررسی اصل دلیل کافی پرداخته است (Van Inwagen, 2018, pp. 159-182).

5. correct

6. informative

7. fully satisfying

می‌افتد. فرض کنید شخصی از دلیل فوت آدریان می‌پرسد که در اثر تصادف با خودرویی که ترمز آن بریده، جان داده است. دو پاسخ می‌توان به این سؤال داد:

۱. هیچ دلیلی برای مرگ او وجود نداشت؛ تنها در زمانی نامناسب در جایی نامناسب حضور داشت.
۲. در اثر جراحاتی عمیق که ناشی از برخورد با خودرویی بزرگ، سنگین و سریع بود، درگذشت.

پاسخ اول، ناظر به این است که منظور از سؤال، مطالبه معنا یا هدف^۱ مرگ آدریان بوده است، اما اصل دلیل کافی برای بیان این نیست که هرچه اتفاق می‌افتد، معنا یا هدفی دارد. مفاد این اصل، ناظر به پاسخی از جنس دوم است.

برخی از فیلسوفان، اصل دلیل کافی را مبنای علوم جدید می‌دانند. دانشمندان سنتی، تلاش خود را صرف توصیف دقیق طبیعت می‌کردند و پرسش از چرایی پدیده‌ها، برای آنها چندان دلچسب نبود؛ دست‌کم به آن صورتی که برای هر رویدادی به دلیل یا تبیینی مستقل اشاره کنند و برای مثال، همه آنها را با چیزی از سنخ؛ زیرا خدا [یان] این‌طور می‌خواهد، پاسخ ندهند. علم جدید هیچ‌گاه درباره یک پدیده طبیعی نمی‌گوید که صرفاً هست و این همه چیزی است که می‌توان درباره آن گفت. بنا بر این، علم جدید اصل دلیل کافی را پیش‌فرض گرفته و این چنین است حال همه ما که در دوران و فرهنگ علمی زیست می‌کنیم. با توجه به تجربه متعارف، درست به نظر می‌رسد که این‌طور ابراز کنیم:

- موجودات ممکن، وجود دارند.

اگر اصل دلیل کافی درست باشد، تبیینی برای درستی این گزاره وجود دارد؛ پاسخی برای این پرسش که «چرا موجودات ممکن وجود دارند؟»، اما پاسخ درخور برای چنین پرسشی چه می‌تواند باشد؟ یکی از تبیین‌های ممکن برای این وضعیت از امور، چنین چیزی است:

- موجودی ضروری وجود دارد که پدیدآورنده موجودات ممکن است.

ممکن است چنین پاسخی این‌طور در نظر گرفته شود که مسئله را تنها یک مرحله به عقب بازگردانده؛ درست است که موجود ضروری، وجود ممکنات را تبیین می‌کند، اما چه چیز وجود موجود ضروری را تبیین خواهد کرد؟ اما این نادیده گرفتن این واقعیت است که موجود ضروری، موجودی است که نبودنش، غیرممکن باشد و بنا بر این، برای هر موجود ضروری، بنا به تعریف، دلیلی کافی برای موجودیتش وجود دارد: چه تبیینی بهتر از این که نبودنش غیرممکن است.

1. meaning
2. purpose

البته، این پاسخ یک تبیین تفصیلی و همراه با جزئیات نیست، اما به نظر می‌رسد، کمابیش، تبیینی راضی‌کننده باشد. نباید این واقعیت را هم از نظر دور داشت که تقریباً هر تبیینی را می‌توان با افزودن جزئیات، کامل کرد؛ هر چند برخی از نسخه‌های بدیلی که از این طریق شکل می‌گیرند، با یکدیگر سازگار نباشند. اینوگن خاطر نشان می‌کند که مسئله پیش‌رو، دست‌کم در وهله نخست، این است که نسخه‌ای از این تبیین درست باشد؛ راه‌های ممکن که از طریق آن می‌توان چنین تبیینی را تکمیل کرد، اگرچه جذاب و مهم هستند، اما نباید ما را در این مرحله معطل کنند.^۱

اگر این استدلال درست باشد، آنگاه، با فرض وجود ممکنات و با فرض درستی اصل دلیل کافی، دست‌کم یک موجود ضروری وجود دارد. در واقع، می‌توان از مقدمه ضعیف‌تری نسبت به فرض وجود ممکنات نیز آغاز کرد و به جای آن، به این که «چیزی وجود دارد» اکتفا کرد؛^۲ چراکه هر موجودی یا ممکن است و یا ضروری و طبق استدلال پیشین، وجود ممکنات حتماً به موجودی ضروری ختم خواهد شد و در نتیجه، به هر حال، دست‌کم یک موجود ضروری وجود خواهد داشت. در نهایت، حتی می‌توان از این هم بیشتر پیش رفت و به جای مقدمه «چیزی وجود دارد»، به مقدمه «چیزی می‌تواند وجود داشته باشد» بسنده کرد؛ زیرا اگر چیزی بتواند موجود شود، آنگاه در یک جهان ممکن، چیزی وجود خواهد داشت و اصل دلیل کافی هم اگر یک صدق ضروری باشد، در آن جهان برقرار است و در نتیجه، در آن جهان ممکن، موجودی ضروری وجود دارد و اگر موجودی ضروری در یک جهان ممکن وجود داشته باشد، در همه جهان‌های ممکن و از جمله در جهان واقعی نیز وجود خواهد داشت. بنا بر همه آن‌چه که گذشت، اگر محال نباشد که چیزی وجود داشته باشد، محال است که هیچ چیز نباشد^۳ و چه پاسخی برای این پرسش که چرا باید اساساً چیزی وجود داشته باشد، بهتر از این که محال بودن وجود نداشتن هیچ چیز را از صرف امکان وجود چیزی استنتاج کنیم.

این نتیجه، افزون بر فرض امکان‌پذیر بودن وجود چیزی، بر درستی اصل دلیل کافی نیز مبتنی است. اینوگن معتقد است که درستی این اصل چندان پذیرفتنی نیست؛ زیرا هم فیزیک معاصر ناهمواری‌هایی بر سر راه پذیرش بی‌چون و چرای این اصل قرار می‌دهد و هم پذیرش این اصل، مستلزم ضرورت‌انگاری و نفی اراده آزاد خواهد شد. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، بحث و بررسی

۱. همان‌گونه که اشاره شد، مقام این بحث، برهان کیهان‌شناختی است و آنچه در مرتبه نخست مهم است، ابتنای سلسله ممکنات بر وجود موجودی ضروری و در مرتبه بعدی، ویژگی‌های آن موجود ضروری است.

۲. استفاده از این مقدمه، برهان اینوگن را بسیار شبیه به «برهان صدیقین سینیوی» می‌کند (نک: ابن سینا، ۱۴۲۹، ص ۲۶۶-۲۶۷، ۲۷۶).

۳. اینوگن این نتیجه را معادل این می‌داند که دست‌کم یک موجود ضروری وجود دارد.

دلالت‌های فلسفی تعبیر استاندارد مکانیک کوانتومی، از رسالت این مقاله خارج است؛ خود اینوگن هم چندان روی این ایراد تکیه نمی‌کند. بحثمان را با طرح ایراد ضرورت‌انگاری، پی می‌گیریم.

۲.۱.۲. ایراد ضرورت‌انگاری

اینوگن در مقام توضیح ایراد ضرورت‌انگاری، این‌طور می‌گوید که اصل دلیل کافی، این پیامد را دارد که همه گزاره‌های صادق، باید ضرورتاً صادق باشند. اجمالاً این استدلال این‌طور است که اگر گزاره‌ای ممکن وجود داشته باشد (یعنی گزاره‌ای که به نحو امکانی صادق باشد)^۱، آنگاه مجموعه همه گزاره‌های امکانی وجود دارد،^۲ اما تبیین هر مجموعه‌ای از گزاره‌های ممکن باید مبتنی بر گزاره ممکن‌کنی خارج از آن مجموعه باشد؛ بنا بر این، مجموعه همه گزاره‌های ممکن نمی‌تواند تبیینی داشته باشد؛ بر این اساس و از آنجاکه بنا بر اصل دلیل کافی، تنها چیزهایی می‌توانند موجود باشند که تبیینی داشته باشند، تنها صدق‌های ضروری می‌توانند موجود باشند.

برای تبیین تفصیلی دیدگاه او، می‌توان این‌طور ادامه داد:^۳ اجمالاً بیان شد که دلیل یا تبیین‌گر در اصل دلیل کافی، برای لایب‌نیتز، دو کارکرد دارد: (۱) هم تبیین می‌کند که چرا چیزی اتفاق افتاده؛ (۲) هم تبیین می‌کند که چرا چیزهای دیگری در عوض آن روی نداده است. اصطلاحاً به چنین تبیین‌هایی، تبیین تقابلی^۴ می‌گویند. این مشخصه دوم نشان می‌دهد که دلیل کافی، بیش از این که چرا رویداد P احتمالاً اتفاق افتاده را تبیین می‌کند و تبیین‌گر این است که چرا P اتفاق افتاد. سوبل^۵ خاطر نشان می‌کند «دلیل کافی، تنها متمایل به آن‌چه که آن را تبیین می‌کند نیست؛ بلکه آن را ضرورت می‌بخشد» (Sobel, 2004, p. 211). خلاصه این که اگر P، Q را تبیین کند (به معنای مأخوذ در اصل دلیل کافی به روایت لایب‌نیتز)، آنگاه Q مستلزم P است به این معنا که P، نتیجه منطقیاً ضروری Q است.

در اینجا این ادعا طرح می‌شود که این ویژگی از اصل دلیل کافی، به موجبیت‌گرایی^۶ خواهد

۱. به عبارت دیگر، گزاره‌ای که در تعدادی از جهان‌های ممکن، صادق و در دیگر جهان‌ها، کاذب باشد.

۲. برخی استدلال اینوگن را از این ناحیه مورد مناقشه قرار داده و چنین دلیل آورده‌اند که «مجموعه همه گزاره‌های ممکن» وجود ندارد (Tomaszewski, 2016).

۳. ایراد ضرورت‌انگاری در کتاب متافیزیک، به اجمال بیان شده است؛ برای آگاهی بیشتر باید به بحث اینوگن در اثر دیگرش مراجعه کرد (Van Inwagen, 1983, pp. 202-204)؛ خود او نیز در بخش مطالعه بیشتر کتاب متافیزیک، به همین اثر ارجاع می‌دهد. آنچه در ادامه متن مقاله آمده، بازسازی استدلال اینوگن از همین منبع است.

۴. در این جا منظور از تقابلی (contrastive)، این است که تبیین شود، چرا برای مثال، «الف» محقق شده و «ب» نشده است.

5. Jordan Howard Sobel

6. determinism

انجامید. اینوگن استدلال خویش را با طرح دو ادعا دربارهٔ طبیعت گزاره‌های امکانی آغاز می‌کند:

(۱) یک گزاره امکانی، نمی‌تواند خودش را تبیین کند.

(۲) یک گزاره امکانی، نمی‌تواند با گزاره‌ای ضروری تبیین شود.

اگر همین معنای پیش‌گفته از تبیین و دلیل کافی (استلزام منطقی). را در ذهن داشته باشیم، درستی گزاره (۱)، روشن خواهد بود؛ زیرا اگر گزاره‌ای امکانی خودش را تبیین کند، باید منطقی‌مستلزم خودش باشد، اما اگر گزاره‌ای منطقی‌مستلزم خودش باشد، آن گزاره ضروری خواهد بود. به همین صورت، هر گزاره‌ای که منطقی‌مستلزم خودش باشد، خودش هم صدقی ضروری خواهد بود. به عبارت دیگر، نتیجه‌ای که با قیاسی معتبر از مقدماتی ضرورتاً صادق گرفته می‌شود، ضرورتاً صادق است. بنا بر این، گزاره (۲) نیز درست است.

پس از گذر از این مرحله، اینوگن مجموعه (حاصل از عطف) همهٔ گزاره‌های امکانی صادق را در نظر می‌گیرد. دلیل کافی این مجموعه، باید آن را تبیین کند و طبق اصل دلیل کافی، باید چنین تبیین‌گری وجود داشته باشد. این تبیین‌گر را G می‌نامیم. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که خود G ، امکانی است یا ضروری؟ از (۲) بدست می‌آید که G نباید ضروری باشد؛ زیرا هیچ گزارهٔ ضروری نمی‌تولّد گزاره‌ای ممکن را تبیین کند و مجموعهٔ مورد نظر ما، بنا به تعریف، ممکن است. بنا بر این، G باید گزاره‌ای ممکن باشد، اما اگر یک گزاره ممکن باشد، باید جزئی از مجموعهٔ مورد نظر ما باشد. از آنجا که هر تبیینی برای این مجموعه باید همهٔ اجزای آن را تبیین کند، G باید خودش را نیز تبیین کند. این نتیجه هم با (۱) در تعارض است. اکنون، دو راه پیش رو داریم: یا بپذیریم که مجموعهٔ مورد نظر، تبیین‌ندارد و بنا بر این، اصل دلیل کافی را نقض کنیم و یا اذعان کنیم که گزارهٔ امکانی نداریم و همه چیز ضروری است که تناقضی است که از فرض درستی اصل دلیل کافی، نتیجه شده است. در هر دو صورت، اصل دلیل کافی نقض خواهد شد.

۲.۲. پراس

صورت‌بندی پراس^۱ از اصل دلیل کافی این گونه است: (Pruss, 2006, p. 185)

1. Alexander Robert Pruss (1973 - ...)

فیلسوف تحلیلی و ریاضیدان کانادایی و استاد فلسفه دانشگاه بیلور (Baylor University). در تگزاس آمریکا است. پس از اخذ اولین دکترا در رشتهٔ ریاضیات از دانشگاه بریتیش کلمبیا (University of British Columbia). در ۱۹۹۶م، دکترای فلسفه را در دانشگاه پیتزبورگ (University of Pittsburgh) و تحت راهنمایی نیکولاس رشر (Nicholas Rescher). در ۲۰۰۱م به

←

• هر واقعه ممکن، باید تبیین داشته باشد.

این صورت‌بندی با صورت متعارف این اشتراک را دارد که هر گزاره صادقی را نیازمند تبیین می‌داند؛ دلیلی کافی‌ای که درستی آن را توضیح دهد. با این حال، این روایت نیازی برای تبیین این که چرا واقعه دیگری به جای این واقعه ممکن روی نداد، نمی‌بیند؛ به عبارت دیگر، ضرورت وجود تبیین را می‌پذیرد، اما ضرورت وجود تبیین تقابلی را انکار می‌کند.

پراس توضیح می‌دهد که «دلیل کافی نباید به عنوان دلیل ضرورت‌بخش فهمیده شود، بلکه باید آن را به معنای تبیین کافی در نظر گرفت؛ بیان علی همواره به نحو کافی تبیین‌گر است، حتی اگر غیرموجوبیتی باشد». بنا بر این، اگر علت رویداد را بیان کنید، آن را به نحو کافی تبیین کرده‌اید.

حال، اگر با این توضیح به استدلال این‌گونه در تعارض اصل دلیل کافی و اراده آزاد بازگردیم، به منظور نشان دادن کارایی راه حلّ پراس، باید نشان دهیم که این صورت‌بندی از اصل دلیل کافی با یکی از گزاره‌های (۱) یا (۲) در تعارض است.

ابتدا از گزاره (۲) شروع می‌کنیم. درستی آن (گزاره‌ای ممکن، نمی‌تواند با گزاره‌ای ضروری تبیین شود)، به این وابسته است که پذیرفته باشیم که اگر P, Q را تبیین می‌کند، آنگاه P, Q را ضرورتاً نتیجه می‌دهد. اگر رابطه علیت غیرموجوبیتی را چنان که پراس مدعی است به رسمیت بشناسیم، ممکن است در جایی که P, Q را تبیین می‌کند، وجود Q ، منطقاً سازگار باشد با عدم P . با این توضیح، درستی (۲) زیر سؤال می‌رود.

تا همین جا برای نشان دادن موفقیت پیشنهاد پراس کافی است، اما او اصرار دارد که صورت‌بندی‌اش می‌تواند نادرستی (۱) را نیز نشان دهد. مفاد گزاره (۱) این بود که هیچ گزاره ممکن‌نی‌تواند خودش را تبیین کند؛ زیرا گزاره خودتبیین‌گر، باید منطقاً خودش را نتیجه دهد و این وصف گزاره‌های ضروری است. اگر تبیین‌گری را از استلزام منطقی جدا کنیم که در علت‌های غیرموجوبیتی چنین است، آنگاه این که یک گزاره امکانی خودش را تبیین کند، مُجاز خواهد شد؛ در عین این که همچنان خودش را منطقاً نتیجه نمی‌دهد. در این شرایط، دست‌کم، به لحاظ منطقی ممکن است که گزاره‌ای خودتبیین‌گر و در عین حال، امکانی وجود داشته باشد.

مثال پراس برای چنین گزاره‌هایی، گزاره‌های ناظر به افعال اختیاری است. برای مثال، این گزاره که «خدا آزادانه A را برای R انتخاب کرد» کاملاً تبیین می‌کند که چرا خدا آزادانه A را برای R برگزیده است.

→ انجام رساند. مشهورترین کتاب او، درباره اصل دلیل کافی است و این کتاب، اولین و مهم‌ترین تک‌نگاری انگلیسی درباره این اصل به حساب می‌آید. پراس عضو جامعه فیلسوفان مسیحی است.

این واقعیت که خدا آزادانه انتخاب کرده به این معناست که او مجبور نبوده اراده‌اش را در مسیری خاص جریان دهد، بلکه آزادانه آن را برای انجام A به‌کار گرفته. از آنجا که وجود خدا هم نیازمند به تبیین نیست (ضروری است)، این گزاره کاملاً خودتبیین‌گر است. برای این که یک گزاره خودتبیین‌گر باشد، لازم است هیچ واقعیتهایی درباره آن گزاره که توسط خودش تبیین نشده باقی نماند. از همین رو، برای مثال، این گزاره که یک انسان عملی بخصوص را آزادانه و با قصدی ویژه انجام داده، خودتبیین‌گر نیست؛ زیرا وجود خود آن انسان، همچنان نیازمند تبیین است. تبیین وجود آن انسان، درون محتوای گزاره مذکور نیست و بنا بر این، این گزاره خودتبیین‌گر نیست (Pruss, 2006, pp. 122-138).

۳. بحث و بررسی

۳.۱. پشتوانه اصل دلیل کافی

اصل دلیل کافی از پشتوانه‌های محکمی برخوردار است. از طرفی دلیل استقرایی محکمی له آن وجود دارد که هیچ کس هیچ تجربه‌ای از چیزی که علت یا تبیین نداشته باشد، نداشته است.^۱ از سوی دیگر، این شهود که هر چیزی علت یا تبیین دارد، بسیار مستحکم به نظر می‌رسد. تیلور^۲ این‌طور می‌گوید که این اصل، پیش‌فرض استدلال و تفکر است و آن قاعده‌ای است که انسان‌ها، آگاهانه یا ناآگاهانه، کمابیش آن را پیش‌فرض می‌گیرند (Taylor, 1992).

طبق نظر قائلین به اصل دلیل کافی، انکار این اصل، هزینه بسیار زیادی دارد. فرض کنید که «همه چیزها، دلیل نداشته باشند» که البته، قطعاً به این معنا نیست که «هیچ چیزی دلیل ندارد». افزون بر این، هیچ کس – یا تقریباً هیچ کس – نیست که انکار کند که چیزهایی هستند که دلیل دارند. بنا بر این، چنان‌که روکا^۳ استدلال کرده، انکار اصل دلیل کافی به مسئله معیار می‌انجامد (Della Rocca, 2010): چه زمانی پذیرفتنی است و چه زمانی ناپذیرفتنی است که امری دلیل نداشته باشد؟ منکران این اصل، باید مرز را در جایی بگذارند که دل‌بخوایی و مصادره به مطلوب نباشد. اگر گذاشتن مرز، دلیل داشته باشد، اصل دلیل کافی تثبیت شده^۴ و اگر بدون دلیل باشد، دل‌بخوایی و قلب‌لب مناقشه خواهد بود. این

۱. عدم تعین‌های واقعی در تفسیر کپنهاگی مکانیک کوانتوم، مورد نقضی برای این تعمیم به حساب می‌آیند. پیش از این، در این رابطه توضیح کوتاهی ارائه کردیم.

2. Richard Taylor (1919-2003)

3. Michael Della Rocca (1962-...)

۴. آنچه اصل دلیل کافی را با چالش مواجه می‌کند، پذیرش وقایع تبیین‌گریز است؛ اگر شیئی تبیین نداشته باشد و دلیل تبیین نداشته آن نیز به صورتی موجه بیان شود، آن شی در شمار امور تبیین‌گریز قرار نخواهد گرفت؛ چنان‌که در مورد موجود ضروری، این‌طور است.

بیان، مبنای بودن اصل دلیل کافی برای عقلانیت^۱ را نمایان می‌کند. در حمایت و توجیه چرایی پذیرش اصل دلیل کافی، به همین مختصر بسنده می‌کنیم^۲ و بحث را با توضیحی پیرامون دلیل و علت پی می‌گیریم. این توضیح کمک می‌کند تا زمینه تطبیق آرای معاصر مورد بحث در این مقاله با رأی حکمای مسلمان فراهم‌تر شود.

۲.۳. دلیل و علت

دلیل^۳، به معنای عام آن - یعنی توانایی عمومی و مشترک بشر، برای فهمیدن - دو گونه است: شهود و استدلال؛ در شهود، درستی را می‌یابیم و در استدلال آن را بر اساس مقدمات، نمایان می‌کنیم. معنای متعارف برای دلیل، همین شاخه دوم (استدلال) است (Proudfoot & Lacey, 2010, p. 341).
 علت^۴، در عام‌ترین معنای آن، رابطه وقوفی (توقف) میان دو امر است که متوقف را معلول و متوقف علیه را علت می‌نامیم (فیاضی و موسوی اعظم، ۱۳۹۳).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، دلیل، صبغه معرفتی دارد و ناظر به درستی (صدق). یک گزاره به کار می‌رود اما علت، رنگ متافیزیکی دارد و در رابطه با وجود (تحقق). یک شیئی استفاده می‌شود. اما باید توجه داشت که در عین حال، ارتباط وثیقی میان دلیل و علت وجود دارد؛ افزون بر این که نتیجه استدلال، متوقف بر مقدمات است (رابطه علی میان مقدمات و نتیجه). استدلال، علم پیدا کردن و بیان نوعی از علت به معنای عام آن است.

با در نظر داشتن این توضیح، در بحث از اصل دلیل کافی، تفاوتی میان دلیل کافی و بیان علت تامه نیست. بحثی که در تقریر آرای اینوگن و پراس داشتیم که مربوط به گزاره‌های [امکانی] صادق بود هم با بحث از وجود ممکنات تفاوتی ندارد. طرح این مباحث در بستر برهان کیهان‌شناختی نیز همین نکته را نمایان می‌کند؛ چراکه روشن است که آن چه در این براهین به دنبال آن هستیم، اثبات وجود موجودی ضروری به عنوان پشتوانه وجود موجودات امکانی است و گزاره‌های امکانی صادق، بیان‌کننده تحقق این موجودات هستند؛ چنانکه گزاره ضروری، پذیرش تحقق موجود ضروری (واجب الوجود) است.
 با در نظر داشتن این نکته، به جایگاه اصل دلیل کافی در اندیشه حکمای مسلمان و پاسخ آنها به مشکل ضرورت‌انگاری می‌پردازیم. با توجه به این که جمهور فلاسفه مسلمان از هر سه نظام مشائی،

1. rationality

۲. پراس، بخش سوم کتابش را به توجیه اصل دلیل کافی اختصاص داده است. (see Pruss, 2006, pp. 189-320).

3. reason

4. causation

اشراقی و متعالیه در قبال این مسئله اتفاق نظر دارند، بحث را با تمرکز بر آرا و متون ابن سینا پی می‌گیریم.

۳.۳. ابن سینا و اصل دلیل کافی

همان‌گونه که گذشت، اصل دلیل کافی^۱ با نام لایب‌نیتز‌گره خورده و اوست که به‌عنوان مدافع اصلی آن شناخته می‌شود، اما چنان‌که خود لایب‌نیتز نیز معترف است، این اندیشه که هرچیزی دلیلی دارد، قدمتی بسیار بیشتر از فلسفه قرن هفدهم میلادی دارد. اهمیت و نقش این آموزه در مواضع مختلف اندیشه فلسفی حکمای مسلمان و از جمله ابن سینا قابل شناسایی است. در این مقاله بر روی وجوهی تمرکز می‌کنیم که در عین این‌که پایبندی ابن سینا به اصل دلیل کافی را نمایان می‌کند، در تقریر پاسخ او به ایرادات معاصر هم نقش دارد. از این بررسی این‌طور بدست می‌آید که ابن سینا، ششصد سال پیش از هم‌قطاران عقل‌گرای خویش در اروپای مدرن، به چنین اصلی قائل بوده و آن‌را در نظام فلسفی خویش به‌کار بسته است. یکی از مواضع نشان‌دهنده تعهد ابن سینا به اصل دلیل کافی، بحث او دربارهٔ موجّهات است. آنجا که موجودات را به دو دسته واجب‌الوجود بالذات و ممکن‌الوجود بالذات تقسیم می‌کند (ابن سینا، ۱۹۶۰، ص ۶-۳۵). واجب‌الوجود، موجودی است که برای موجودیت به چیزی ورای خودش نیازمند نیست و ممکن‌الوجود، موجودی است که خودش برای اتصاف به موجودیت کافی نیست و باید چیزی از خارج وجود را به او ببخشد. بنا بر این، همهٔ ممکنات نیازمند علتی هستند که تبیین‌کنندهٔ موجودیت آنها باشد. "اگر وجود شیئی _ هنگامی که به‌خودی‌خود در نظر گرفته می‌شود _ ممکن باشد، آنگاه هر دوی وجود و عدم آن، نیازمند علت است" (ابن سینا، ۱۹۶۰، ص ۳۸). اینجاست که پایبندی او به اصل دلیل کافی مشهود می‌شود. شیئی ممکن، در حالت استوای نسبت میان وجود و عدم است و هیچ دلیل ذاتی برای اتصاف او به یکی از طرفین وجود ندارد؛ ابن سینا از اینجا نتیجه می‌گیرد که این‌که ممکن‌الوجودی، موجود یا معدوم باشد، وابسته به علتی خارجی است که عهده دار اتصاف آن به وجود یا عدم است. درستی این استدلال مبتنی است بر (یا به عبارت بهتر، تعبیر دیگری است از) این‌که هرچیزی برای وجود یا عدم، نیازمند علتی است؛ یا در درون خود^۲ و یا از بیرون^۳ این رویکرد، نشان‌دهندهٔ عمومیت اصل دلیل کافی است؛ چراکه برای وجود یا عدم هر شیئی به دنبال علت می‌شود؛ خواه آن علت درونی باشد (در واجب‌الوجود بالذات)، خواه بیرونی (در ممکن‌الوجود بالذات). (ابن سینا، ۱۹۶۰، ص ۳۸)

۱. این گزارش را مبتنی بر آرای ابن سینا در کتاب شفا انجام می‌دهیم؛ آشنایان با فلسفهٔ سینوی اذعان می‌کنند که این مطالب علاوه بر این کتاب، در دیگر آثار ابن سینا نیز تکرار می‌شود. در نگارش این قسمت، از (Richardson, 2014) استفاده شده است.

2. intrinsic
3. extrinsic

گام بعدی ابن سینا این است که نشان دهد هر ممکن بالذات موجودی، واجب بالغیر است از ناحیه علش. چراکه اگر با وجود علت هم به مرحله ضرورت نرسد، همچنان ممکن است که موجود نشود و این به معنای آن است که وجود علت برای موجودیت آن کافی نیست، اما بنا بود علت، توضیح دهنده وجود ممکن الوجود و کافی برای موجودیت آن باشد و این تناقض است. این مطلب ملهم ضرورت‌انگاری است که در ادامه به آن بازخواهیم گشت (ابن سینا، ۱۹۶۰، ص ۳۹)

همچنین موضع ابن سینا در معیت علی و نیازمندی معلول به علت در بقا نیز نشان دهنده پذیرش اصل دلیل کافی است (ابن سینا، ۱۹۶۰، ص ۷-۱۶۵). ابن سینا معتقد است که با وجود علت، وجود همه معلول‌های او ضروری است و وجود علت، ضرورت‌بخش وجود آن معلول‌هاست. معلول‌نه‌تها در حدوث و ابتدای آفرینش، بلکه برای بقا نیز نیازمند به علت است. این دو آموزه علی و مرتبط با اصل دلیل کافی، نقشی اساسی در تصویر هستی‌شناختی فلسفه سینوی دارند. به عنوان مثال، اثبات وجود خدا کاملاً مبتنی بر آنها در فلسفه ابن سینا انجام می‌شود (ابن سینا، ۱۹۶۰، ص ۲۶۵)

بنابر این، جایگاه اصل دلیل کافی در اندیشه سینوی از وجوه مختلف قابل بیان است. از سویی، این اصل مبنای تفکیک وجهی (میان واجب و ممکن). نزد اوست که نقشی کلیدی در موضع ابن سینا در نظام هستی دارد. از سوی دیگر، آموزه علیت در نظام سینوی مبتنی بر این اصل است که نقش آن در ترسیم هرم هستی و پایه‌گذاری علوم جزئی غیرقابل انکار است. از این‌رو، باید ابن سینا را نیز، لااقل در تراز فیلسوفانی چون اسپینوزا و لایب‌نیتز، در شمار معتقدین به اصل دلیل کافی قلمداد کرد. پس از روشن شدن این مطلب، به پاسخ ابن سینا به ایرادات گرفته شده بر این اصل در فضای معاصر می‌پردازیم.

۳.۱. پاسخ ابن سینا به مشکل ضرورت‌انگاری

برای قائلین به اصل دلیل کافی، لازم است که میان وقایع تبیین‌گریز و خودتبیین‌گر تفکیک کنند. این تفکیک برای ابن سینا با توجه به آن چه در تمایز ممکن الوجود بالذات و واجب الوجود بالذات گذشت، بدست می‌آید. برای او، هویت تبیین‌گریز، موجودی غیرمعلول است که ذاتش تبیین‌کننده وجودش نباشد؛ در حالیکه هویت خودتبیین‌گر، موجودی غیرمعلول است که ذاتش تبیین‌کننده وجودش است.

ناظر به ایراد ضرورت‌انگاری، پاسخ ابن سینا به طور خلاصه این‌طور قابل بیان است که اولاً این شهود اولیه که برخی از رفتارهای ارادی یا طبیعی، ضروری نیستند، ناشی از جهل نسبت به علت آنها است (ابن سینا، ۱۹۶۰، ص ۶۵). و ثانیاً، تمام موجودات ماسوی الله، ممکن بالذات هستند یعنی اگر به خودی خود در نظر گرفته شوند، امکان داشت که نباشند؛ هرچند از ناحیه علت خود ضرورت می‌یابند یعنی با وجود علت تامه خود، امکان ندارد که نباشند.

اشیا و رویدادهای این جهان، با صرف نظر از علت تامه^۱ تحقیقشان، ممکن هستند و این شهود (امکان ذاتی). با ضرورت پیدا کردن در هنگام تحقق همه شرایط و لوازم موجودیت (وجوب بالغیر)، سازگار است. یعنی هم می‌توان به ضرورت علی و اصل دلیل کافی پایبند بود و هم به شهود ممکن دانستن اشیای جهان وفادار ماند. در واقع، هم ممکن دانستن امور پیراه و ن خود و هم پذیرش اصل علیت و ضرورت علی، مبتنی بر شهودهای ما هستند و با دقت در مفاهیم امکان ذاتی و وجوب غیری، می‌توان به نحو منسجمی میان آنها جمعکرد؛ بدون این که یکی به نفع دیگری کنار گذاشته شود.

۴. جمع‌بندی

این مقاله با جهت‌گیری طرح مشکل ضرورت‌انگاری و پاسخ به آن نگارش یافته و به جز اشاره‌ای کوتاه، به دیگر نتایج مناقشه‌برانگیز اصل دلیل کافی نپرداخته است.

روایت متعارف اصل دلیل کافی، امکان تحقق وقایع تبیین‌گریز را انکار می‌کند. روایت‌های ضعیف‌تری از این اصل وجود دارد که با چنین وقایعی سازگارند اما از سوی دیگر، همچنان در برهان کیهان‌شناختی به کار می‌آیند. برخی از فلاسفه معاصر مانند کریگ^۱ (Craig, 2003)، اسمیت^۲ (Smith, 1995)، و رو^۳ (Rowe, 1971). از چنین روایت‌هایی از این اصل حمایت می‌کنند. امتیاز نسخه^۴ پیشنهادی پراس این است که لزوماً بر این که وجود وقایع تبیین‌گریز را انکار می‌کند، از ایراد ضرورت‌انگاری هم مبرا است.^۴ بنا بر این، از مزیت بزرگی در میان روایت‌های معاصر از اصل دلیل کافی برخوردار است. همان‌طور که دیدیم، پراس با انکار موجبیت و ضرورت علی، تلاش نمود تا با جایگزین نمودن «دلیل» به جای «دلیل کافی» نسخه^۵ تعدیل‌شده‌اش از اصل را به کرسی بنشانند.

از سوی دیگر، ابن سینا و قاطبه فیلسوفان مسلمان، با پیش کشیدن دو مفهوم «امکان ذاتی» و «وجوب بالغیر» ایراد ضرورت‌انگاری را پاسخ می‌دهند. از نظر آنان، این که موجودی، به خودی خود، ممکن باشد با این که از جانب علت تامه خود، ضروری شده باشد قابل جمع و هردو طرف این ماجرا با

1. William Lane Craig (1949-...)

2. Quentin Smith (1952- ...)

3. William Rowe (1931-2015)

۴. اکانر نیز از چنین تفریری از اصل دلیل کافی دفاع می‌کند (see O'connor, 2013).

۵. پراس، علاوه بر این نکته، اصل دلیل کافی را از این جهت هم تعدیل می‌کند که آن را منحصر به گزاره‌های صادق امکانی می‌داند؛ با توجه به توضیحاتی که در متن مقاله هم آمده بحث از صدق‌های ضروری مشکلی برای اصل ایجاد نمی‌کند، از همین رو، در این مقاله بر روی این بخش تأکید نداشتیم.

شهود ما نیز کاملاً هماهنگ است. از این رو، در مواجهه با مشکل ضرورت‌انگاری، نیازی به نفی موجبیت علی نیست. با توجه به این‌که انکار موجبیت - با توضیحی که در تقریر آرای ابن سینا گذشت - فاصله‌چندانی با انکار اصل علیت ندارد، انکار آن هزینه قابل توجهی به حساب می‌آید و از این جهت راه حل حکمای مسلمان از امتیاز بالایی نسبت به راه حل پراس برخوردار است.

فهرست منابع

- ابن سینا، حسین ابن عبدالله. (۱۴۲۹ ق). الاشارات و التنبیها. قم: بوستان کتاب.
- ابن سینا، حسین ابن عبدالله. (۱۴۰۴ ق). الالهیات من کتاب الشفا. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- ابن سینا، حسین ابن عبدالله. (۱۴۰۴ ق). الطبیعیات من کتاب الشفا (السماع الطبیعی). (ج ۱). قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- فیاضی، غلامرضا؛ موسوی اعظم، سید مصطفی. (۱۳۹۳). چیستی علیت تحلیلی: طرحی نواز اقسام علیت در فلسفه اسلامی. معرفت فلسفی، ۱۱-۲۹.
- Craig, W. L. (2003). The Cosmological Argument. In P. Copan, & P. K. Moser, *The Rationality of Theism*. London: Routledge.
- Della Rocca, M. (2010). PSR. *Philosophers' Imprint*, 1-13 (spo.3521354.0010.007)
- Della Rocca, M. (2015). Interpreting Spinoza: The Real is the Rational. *Journal of the History of Philosophy*, 525-535. doi: 10.1353 / hph.2015.0049
- Leibniz, G. (1989). *The Monadology*. New York: Forgotten Books.
- Lin, M. (2012). Rationalism and Necessitarianism. *Nous*, 418-448. doi: 10.1111 / j.1468-0068.2011.00832.x
- Lowe, E. J. (1998). *The possibility of metaphysics: Substance, identity, and time*. Oxford: Clarendon Press.
- McAllister, B. (2010). The Principle of Sufficient Reason and Free Will. *Stance*, 1-8. doi: 10.5840 / stance201031
- Melamed, Y. Y. & Lin, M. (2016). Principle of Sufficient Reason. *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Morganti, M., & Tahko, T. (2017). Moderately naturalistic metaphysics. *Synthese*, 2557-2580. doi: 10.1007 / s11229-016-1068-2
- O'connor, T (2013). Could There Be a Complete Explanation of Everything? In T. C. Goldschmidt, *The Puzzle of Existence: Why Is There Something Rather Than Nothing?* (pp. 22-45). New York: Routledge.
- Proudfoot, M., & Lacey, A. (2010). *The Routledge Dictionary of Philosophy 4th ed*. New Yourk: Routledge.
- Pruss, A. R. (2006). *The Principle of Sufficient Reason: A Reassessment*. New York: Cambridge University Press.
- Putnam, H. (2005). A philosopher looks at quantum mechanics (again). *The British journal for the philosophy of science*, 615-634. doi: 10.1093 / bjps / axi135
- Richardson, K. (2014). Avicenna and the Principle of Sufficient Reason. *The Review of Metaphysics*, 743-768.
- Ross, J (1969). *Philosophical Theology*. Indianapolis: Bobbs-Merrill.

- Rowe, W. L. (1971). The Cosmological Argument. *Nous*, 49-61. doi: 10.2307 / 2214451
- Rowe, W. L. (1975). *The Cosmological Argument*. Princeton: Princeton University Press.
- Smith, Q. (1995). A defense of a principle of sufficient reason. *Metaphilosophy*, 97-106. doi: 10.1111 / j.1467-9973.1995.tb00558.x
- Sobel, J. H. (2004). *Logic and Theism: Arguments For and Against Beliefs in God*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, R (1992). *Metaphysics*. Englewood Cliffs: Prentice-Hall.
- Tomaszewski, C. (2016). The Principle of Sufficient Reason Defended: There Is No Conjunction of All Contingently True Propositions. *Philosophia* 44(1), 267-274. doi: 10.1007 / s11406-016-9686-y
- Van Inwagen, P. (1983). *An essay on free will*. Oxford: Oxford University Press.
- Van Inwagen, P. (2018). *Metaphysics*. New York: Routledge.

References in Arabic / Persian

- Avicenna (Ibn Sina). (1429 AH). *Al-Isharat wa al-Tanbihat* (remarks & admonitions). Qom: Bustan-i Ketab.
- Avicenna (Ibn Sina). (1960). *Al-Ilahiyyat min Kitab al-Shifa* (metaphysics). N. P: Qahira.
- Avicenna (Ibn Sina). (1960). *Al-Tabi'iyat min Kitab al-Shifa* (natural sciences), vol. 1 (al-Sama' al Tabi'i). N.P: Qahira.
- Fayyazi, G. R. & Musavi Azam, M. (1393 AP). Nature of Analytical Causality: A New Proposal for the Classification of Causality in Islamic Philosophy. *Marefat Falsafi*. No. 45 (Autumn), pp. 11-29.

Archive of SID